

بلی این است بزرگترین بدبختی ایران که آن خاک بدبخت با همه مایب و نواقصی که دارد یک دسته سومی ولو خیلی کم در میان اولاد خود ندارد که هم علم و معرفت و تمدن امروزه دنیا را فرا گرفته و فهمیده باشد و هم ترحمی بخویشاوندان و قوم بدبخت و ناخوش خود داشته در اصلاح حال آنان سعی کرده و قدمی بردارد و این ترتیب بآنچه که باید بالأخره روزی شروع شود شروع شده باشد که ورنه این قافله تا بحشر لنگ است.

یک نامه از عهد ساسانیان

نامه «تَسْر»

دوره ساسانیان که چهار صد و هیجده سال (۱) طول کشید عهد عظمت و جلال حقیقی مملکت ایران بود و هر چه را که از آن عهد و دوران باقی مانده ما ایرانیان باید بسیار گرانها دانسته، مایه افتخار خود شمرده و بجان و دل خریدار آن باشیم.

از این عهد ارجند بدبختانه اسناد تاریخی مستقیم که حقیقه در همان عصر نوشته شده باشد بسیار چیز کمی در دست است و هر چه بوده بمرور ایام برده سیل فنا گردیده است. امروزه چیزی که در دست است عبارت میباشد اولاً از یک عده کتیبه‌هایی که پادشاهان ساسانی در بدنه کوههای قلمرو خاک یا ممالک متصرفی خود بیادگار گذاشته‌اند و ثانیاً دو سند تاریخی ذیل: یکی کتاب کوچکی باسم «کارنامه اردشیر بابکان» که مشتمل بر وقایع زندگانی و ظهور و فتوحات اردشیر بابکان بانی سلسله سلاطین ساسانی است (۲۲۶-۲۴۱ میلادی) که در حدود سنه ۶۰۰ میلادی باید نوشته شده باشد و مشهور است و دیگری صورت نامه‌ای است منسوب به «تَسْر» هیربدان هیربد (۲) اردشیر بابکان که در جواب نامه پادشاه طبرستان باو نوشته و باو تکلیف میکند که اطاعت اردشیر بابکان را قبول نموده و اورا شاهنشاه بشناسد (۳).

بر خلاف «کارنامه اردشیر بابکان» متن اصلی این نامه که بخط و زبان پهلوی بوده بدبختانه بدست نیامده و امروز فقط یک ترجمه فارسی از آن در دست است و شرح این مسئله از قرار ذیل است: عبد الله بن المقفع ابن مبارک ایرانی مشهور که اهل جور از ایالت فارس بود و اسمش بفارسی قبل از آنکه قبول اسلام نماید روزبه بوده (۴) و در زمان خلفای اموی

(۱) نولیدکه، «تاریخ ایرانیان و اعراب در عهد ساسانیان»، صفحه ۴۳۵.

(۲) هیربدان هیربد منسی بود رسی که در عهد ساسانیان بمتولی باشی آشکده‌ها داده میشد.

(۳) علاوه بر اینها و نوشتجات مذهبی کتاب کوچک دیگری نیز از عهد ساسانیان مانده موسوم به «یادگار نامه زریران» که چون جنبه داستانی دارد در فوق در جزو اسناد تاریخی محسوب نگردید. در خصوص این کتاب رجوع شود بشرح مبسوطی که در مقاله «منشاء قدیم و ماخذ اصلی شاهنامه» در شماره ۱۰ کاوه صفحه ۸۰، ستون راست مندرج است.

(۴) در خصوص ابن المقفع نیز رجوع شود بمقاله «منشاء قدیم و ماخذ اصلی شاهنامه» در همین شماره کاوه صفحه ۱۰-۱۱.

حیات داشته و در حدود سال ۱۴۰ وفات نمود از جمله کتب و نوشتجات گرانبائی که از زبان پهلوی بعربی ترجمه نموده بود یکی هم همین «نامه تَسْر» بوده که معلوم میشود در قرون اول اسلام معروف مورخین عرب بوده چنانکه مسعودی نیز که در سنه ۳۴۶ وفات نموده هم در «مروج الذهب» و هم در «کتاب التنبیه و الاشراف» از تَسْر صحبت مینماید و حتی در این کتاب دوم که در سنه ۳۴۵ تألیف شده یک فقره از نامه تَسْر را هم که موضوع همین مقاله ما میباشد نقل نموده است.

غیر از مسعودی و ابو ریحان بیرونی و ابو علی احمد بن محمد میکویه (متوفی در سنه ۴۲۱) که آنها هم چنانکه در ذیل خواهد آمد ذکری از تَسْر نموده‌اند دیگر ظاهراً هیچکدام از مورخین مشرق ذکری از تَسْر نکرده‌اند (۱) و چون اغلب تألیفات ابن المقفع هم بکلی از میان رفته است ممکن بود که از این نامه گرانها هم دیگر هیچوقت اثری بدست نیاید ولی از حسن اتفاق یک روزی که محمد بن حسن بن اسفندیار که مؤلف کتاب مشهور «تاریخ طبرستان» است (در سنه ۶۱۳ تألیف شده) قریب پنج قرن پس از عهد ابن المقفع در خوارزم گردش و سیاحت مینموده از قضا در دکان یک کتابفروشی در میان کتابهای کهنه نسخه ترجمه عربی «نامه تَسْر» را پیدا مینماید که همان ترجمه ابن المقفع بوده و آن کاغذ را در مقدمه کتاب خودش بفارسی ترجمه نموده است و امروز فقط همان ترجمه فارسی در دست است و با آنکه ترجمه ترجمه است و هر مترجمی خود سرانه بدان چیزهای زیاد افزوده باز متضمن مطالب بسیار سودمند تاریخی فراوان میباشد.

اکنون اول قدری از شخص تَسْر صحبت کرده و بعد بتفصیل و تشریح نامه او خواهیم پرداخت. در خصوص اسم او باید دانست که در کتابهای سابق الکر مسعودی این اسم چنان تحریف و تصحیف شده بود که محال بود دانست صورت و شکل اصلی آن چگونه بوده است ولی در کتاب پهلوی «دیشکرت» که کتابی است مذهبی و در نیمه اول قرن سوم نوشته شده است از تَسْر صحبت میکند و اورا «هیربدان هیربد» مینامد یعنی رئیس مذهبی و میگوید که اردشیر بابکان اورا مأمور جمع آوری و ترتیب کتاب «اوستا» نمود و بخط پهلوی این کلمه تَسْر (تَسْر) طوری است که سه طور میتوان آنرا خواند: تَسْر، تَوسَر و تَسْر و از آنجائی که در مقدمه ترجمه فارسی نامه تَسْر که در دست است مذکور است که «اورا تَسْر برای آن گفتند که که جمله اعضای او چنان موی رسته بود و فرو گذاشته که همه تن او چون سر اسب بود» لهذا میتوان تَسْر را تَوسَر یا تَسْر صحیح تر از دو احتمال دیگر دانست چون در این صورت این کلمه میتواند معنی

(۱) در «مجله التوارخ» هم (که کتاب تاریخی است بزبان فارسی و در حدود سنه ۵۲۰ تألیف شده و مؤلف آن مجهول است و یک نسخه منحصر بفرد قدیمی از آن در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است) در «باب العاشر - اندر یاد کردن که در روزگار هر پادشاهی بیخبران که بودند و موبدان و سیهبدان و معروفان» مینویسد که «اند عهد اردشیر بابکان سام بن رجیع دستور بود و ماهر موبدان موبد و . . . و نگارند این سطور احتمال میدهد که کلمه ماهر نیز تصحیفی باشد از کلمه تَوسَر که همان کلمه تَسْر است که در قرائت از خط پهلوی تَوسَر هم خوانده میشود چنانکه در ضمن مقاله خواهد آمد.

در آمده است^(۱). علمای «ایران‌شناس» فرنگی‌را که در خصوص این نامه تنبّعات و کاوشهای علمی نموده‌اند یقین حاصل شده است که این نامه حقیقه از عهد ساسانیان است منتهی نظر بعضی نکات و مطالب آن^(۲) بعضی از علمای مذکور را عقیده چنان شده که این کاغذ در عهد انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) نوشته و یا اقلّاً تهذیب شده است^(۳).

ابن المقفّع شرحی مقدمه مانند نیز بر ترجمه خود افزوده است که حاکی می‌باشد بر استیلای اسکندر بر ایران و تشکیل شیوه ملوک الطوائفی در آن مرزوبوم و مرگ اسکندر و خروج «اردشیر بابک بن ساسان» و منقشه مذکور چنین شروع میشود: «چنین گوید ابن المقفّع از بهرام بن خورزاد [ب. او] از پدر خویش منوچهر موبد خراسان و علمای پارس، و از اینرو میتوان گمان ضعیف نمود که شاید ابن المقفّع عین متن پهلوی نامه تَنَسَّر را در دست نداشته است ولی بهر جهت از بعضی قراین دیگر استنباط میشود که بطور یقین متن پهلوی نامه مذکور (اصلی یا غیر اصلی) در میان بوده است و فقره ذیل این مطلب را تا حدی ثابت مینماید: ابو ریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰) در کتاب خود موسوم به «تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة في النقل او مرذولة»^(۴) در باب علوم و مذاهب و عواید هند در موقع صحبت از نکاح الملت که در زمان ساسانیان معمول بوده (نامه تَنَسَّر هم از آن صحبت میکند) مأخذ خود را «نامه تَوسَر» هربدان هیرید به پدشوارگشاه در جواب وی» مینویسد و از اینرو معلوم میشود که مطالب من بورا از روی ترجمه عربی ابن المقفّع نموده و الا او هم «تَنَسَّر» مینویست و از آنجائیکه در خط پهلوی حرف نون و واو بیک شکل نوشته میشود یعنی همان کلمه تَنَسَّر تَوسَر هم خوانده میشود پس این خود دلیلی میشود بر اینکه مأخذ ابو ریحان غیر مستقیم یک متن پهلوی از نامه تَنَسَّر بوده است^(۵).

چنانکه در فوق گذشت علاوه بر مسعودی و بیرونی ابو علی احمد مکویه هم در «تجارب الامم» ذکری از تَنَسَّر مینماید و در موقع سخن راندن از اردشیر بابکان مینویسد: «او [اردشیر] آدم با رأی و حزمی بود و فکر بلند داشت و طرف اعتماد او شخص دانای فاضلی بود از فارسیان معروف به تَنَسَّر که هیرید بود و مدام در فکر و تدبیر کار اردشیر بود و در سیاست مملکت با او همراهی مینمود...»^(۶).

(۱) منقول از مقاله دارمستیر در مجله «روزنامه آسیان»، مارس-آوریل ۱۸۹۴، صفحه ۱۸۸-۱۸۹.

(۲) در خصوص این نکات و مطالب رجوع شود بکتاب «سلطنت ساسانیان» تألیف کریستینین، صفحه ۱۱۰-۱۱۱ و بکتاب «ایران‌شهر» تألیف مارکوارت، صفحه ۳۰ و ۴۸.

(۳) رویه‌رفته چنان بنظر می‌آید که یک چیزی از این نامه اصلی و از خود تَنَسَّر بوده است و بعدها در عهد انوشیروان و یا در طول دوره ساسانیان مکرراً در او دستبرد تازه بعمل آمده باشد.

(۴) طبع لندن، سنه ۱۸۸۷ میلادی، صفحه ۵۳.

(۵) «سلطنت ساسانیان»، صفحه ۵۱، حاشیه ۱.

(۶) تجارب الامم، طبع لیدن، جلد ۱، صفحه ۹۸.

مذکور را برساند^(۱). مسعودی در «مروج الذهب» در موقع صحبت از اردشیر از روایتی که وی در آغاز سلطنت خود با شخص مقتنی از نسل سلاطین گذشته که موسوم به «تَنَسَّر» بوده سخن میراند و میگوید که این شخص «افلاطونی المذهب»^(۲) بوده. در «کتاب التنبیه و الاشراف» باز همین مورخ مینویسد که «تَنَسَّر موبد اردشیر بوده و مردم‌زا بدو میخوانده و مُبَشَّر ظهور وی»^(۳) بوده است و در جای دیگر همان کتاب باز در ذکر ظهور اردشیر شرحی مینویسد که ترجمه آن از قرار ذیل است:

«... ما ذکر کردیم سبب را در آغاز ظهور اردشیر و خبر داعی وی تَنَسَّر (تَنَسَّر) زاهدرا که بعضی از مردم او را دوشَر (تَوسَر) مینامند و مذهب افلاطونی داشت و از اولاد پادشاهان ملوک الطوائف بود و سلطنت پدرش در فارس با او خاتمه یافت و او زاهد شد و اینکه چگونه او مردم را دعوت باطاعت بآردشیر نمود و ظهور او را بشارت داد و دعای باطراف فرستاد و با اردشیر همراهی نمود تا آنکه کار سلطنت را برای او آماده ساخته و او را بتمام ملوک الطوائف غالب ساخت. و تَنَسَّر (تَنَسَّر) دارای رساله‌های تمنازی است در انواع سیاست ملک و دین که شرح حال اردشیر را بیان مینماید و سبب اقدامات و کردار وی را در اموریکه در سلطنت و در دین بیان آورده و هیچ یک از ملوک پیش از او نکرده بودند موجه مینماید و میگوید که صلاح حال و وقت در این بوده است. از جمله نوشتجات وی رساله‌ای به ماجشَنَن... و رساله‌ای بیادشاه هند و رساله‌ها و نوشتجات دیگر است»^(۴).

دارمستیر مستشرق مشهور فرانسوی در مقاله خود در باب نامه تَنَسَّر مینویسد: این نامه تَنَسَّر اگر صحیح و موثق باشد یعنی اگر با وجود آنکه اول از پهلوی عبری ترجمه شده و بعد از عربی بفارسی باز صورت اصلی خود را از دست نداده باشد و ترجمه متنی باشد که هیریدان هیرید اردشیر نوشته است در این صورت پس از کتیبه‌های خط میخی هخامنشیان و کتاب آوستا قدیمترین سند تاریخی است که از ایران قدیم برای ما مانده است و حتی میتوان آنرا از آوستا هم قدیمتر دانست یعنی از صورت و شکلی که آوستا پس از تدوین قطعی خود گرفت و مخصوصاً اگر در نظر بگیریم که یک قسمت آوستا در دوره اولین جانشینان اردشیر بتحریر

(۱) دارمستیر در مقاله خود در خصوص نامه تَنَسَّر مینویسد که وجه تسمیه مذکور با لفظ تَنَسَّر مطابقت ندارد چون تَنَسَّر مرکب است از دو کلمه «تَن» و «سَر» ولی نکته مهم که رستن موی بر تمام اعضای او باشد از این دو کلمه مفهوم نمیشود ولی اگر قبول نمائیم که این کلمه در پهلوی با دو نون نوشته میشده و بعد چنانکه اغلب دیده شده یک نون را در نوشتن حذف نموده‌اند وجه تسمیه صحیح میگردد چه در اینصورت «این کلمه تَنَسَّر میشود یعنی تَن وَرَس (تنو و رزو) که معنی آن «کسی که موری تمام بدن دارد» است. و چون مطلب مزبور درست روشن نیست عین متن فرانسوی آن هم نقل شد: «Si l'on suppose que le pehlevi tnsr a laissé tomber, comme il arrive souvent, une lettre répétée, on aura tnsr, c'est à dire tan-vas (tanu-varesó) qui a du poil sur tout le corps». Journal asiatique, mai-juin 1894, p. 508.

(۲) مروج الذهب، طبع لیدن جلد دوم، صفحه ۱۶۱.

(۳) «کتاب التنبیه و الاشراف» طبع لیدن، صفحه ۹۹.

(۴) ایضاً، صفحه ۱۰۰.

کاغذ تَنَسَّر چنین شروع میشود:

« از جَنَشَاف شاهزاده طبرستان و فرّشادکَر و چلان و دیلمان و رویان دماوند نامه بشتر هربد هرابده (آردشیر) رسید خواند و سلام فرستاد و سجود میکند و هر صحیح و سقیم که در نامه بود مطالعه رفت و شادمان شد اگر چه برخی بر سدا بود و برخی بافاد امید است که آنچه سقیم باشد بصحت مبدل شود.»

تَنَسَّر جَنَشَاف را «شاه و شاهزاده» مینامد و در باب پدر او میگوید که:

« پدر سبعتو بعد از نود سال عمر و پادشاهی طبرستان سخن مرا بسع قیوا اصفا فرمودی.»

و در خصوص خود میگوید که:

« بر عقلا و جهلا و اوساط و اوباش پوشیده نیست که مدت پنجاه سال است تا نفس اماره خویش را برایشها از لذت نکاح و مباشرت و اکتساب اموال و معاشرت امتناع نمودم..... غرض من از تقرر طریقت و سیرت خویش..... بدانکه احکام آن رأی و ساخته من نیست. مرا چه زهره آن باشد که در دین دلبری کرده چیزی حلال را از زن و شراب و لهو حرام کنم که هر که حلال را حرام دارد چنان باشد که حرام را حلال داشته باشد.»

در خصوص ایرادی که جَنَشَاف در نامه خود باردشیر گرفته و گفته بوده که وی بدعت در دین مینهد و «حق اولیان طلبد بترک سنت» تَنَسَّر مینویسد:

« میدانی که اسکندر از کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت باصطخر. سر یکی (نسکی) (۱) از آن در دلهامانند بود و آن نیز جمله قصص و احادیث بود شرابع و احکام ندانستند تا آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و فحاشی و حرس بر بدعت و طمع فخر از یاد خلائق چنان فرو شد که از صدق آن الهی (۲) نماند پس لابد چاره نیست که رأی صالح در احیای دین باشد.»

فقره ذیل راجع برزم و بزم و صلح و حرب اردشیر یکی از مفیدترین فقرات نامه مزبور است:

« دیگر آنچه شوال کردی از رزم و بزم و صلح و حرب شهنتاه. بدانند که زمین چهار قسم دارد یک جز، زمین ترک میان مغارب هند تا مشارق روم دوم میان روم و قبط و بربر و عبرانیون و سوم سیاهان از بربر تا هند، چهارم این زمین که منسوبست بیارس و لقب «بلاد الخاضعین» میان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایکان و ارمنیه و فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و طخارستان. و این جز، چهارم بر گریه زمین است و از دیگر زمینها بمنزله سر و ناف و کوهان و شکم است و من تفسیر کنم، اما سر برای آنست که ریاست و پادشاهی از عهد ابرج بن فریدون پادشاهان مارا بود و حاکم بر همه ایشان بودند و خلاق که در میان اهل اقالیم بر خاستی برمان و رأی ایشان قرار گرفتندی و در پیش ایشان دختران خویش و خراج و هدایا فرستادندی اما ناف آنست که میان زمینهای دنیا است و مردم ما اکرم خلائق و اعز و اتقی و اشجع و سواری تُرک و زبرک هند و خوب کاری و صنعت روم ایزد تبارک مجموع در میان مردمان ما آفریده زیاده از آنکه علی الأشراف ایشانراست. از آداب دین و خدمت پادشاهان آنچه مارا داد ایشانرا محروم گردانید و صورت الوان و مویهای ما بر اوسط آفرید نه سواد غالب و

(۱) نکارنده از آنجائی که در کتب لغت معنی کلمه سَرِیک یا سَرِیکِی را یافت و در نسخه بدل متن هم کلمه «بسکی» دیده شد لهذا احتمال میدهد که این کلمه در اصل «نسکی» بوده که معنی آن معلوم است که فصلی باشد از کتاب آوِستا.

(۲) دارمستیر این عبارت را فرانسوی اینطور ترجمه نموده: «An point qu'il n'en resta pas un élif d'authentique». — Journal asiatique, 9^e Serie, T. III, p. 516 و ترجمه تحت اللفظی این تفسیر فرانسوی چنین میشود: «که بقدر حرف آلف هم از آنها چیزی که صدق و راست و طرف و ثوق باشد نماند.»

خلاصه بنا بمقدمه‌ای که ابن المقفع بر نامه مذکور نوشته و ترجمه فارسی آن از طرف ابن اسفندیار در مقدمه «تاریخ طبرستان» مانده پس از مرگ اسکندر بد طول مدت اردشیر بابک بن ساسان خروج کرد و پادشاه شهر نهاوند و زمین عراقین و ماهات ماه نهاوند و ماه بسطام و ماسبدان و قزوین و سنان در آن اوان اردوان بود و از ملوک طوایف بزرگتر و مطاع‌ترین او بود اردشیر او را با نود دیگر که از ابنای نشانندگان اسکندر بودند بگرفت و بعضی را بششیر و بعضی را بحس بکشت و گذشته از اردوان در آن عهد عظیم القدر و رفیع مرتبه جَنَشَاف (۱) پادشاه فرّشادکَر (۲) و طبرستان بود بحکم آنکه اجداد جَنَشَاف از نایبان سکندر بقر و غلبه زمین فرّشادکَر باز ستنده بودند و بر ست و هوای ملوک فارس تولّا کرده اردشیر با او مدارا میکرد و لشکر بولایت او فرستاد و در معالجه مسأله و مجامله مینمود تا بمقتله و مفاصله نرسد چون ملک طبرستان جَنَشَاف را روشن شد که از طاعت و متابعت او چاره نخواهد بود نامه نوشت پیش هربد هرابده اردشیر بن بابک تَنَسَّر... چون تَنَسَّر نامه شاه طبرستان بخواند جواب نوشت برین جمله... و از اینجا خود کاغذ شروع میشود که در واقع اسم رساله بیشتر شایسته آن است چونکه تخمیناً متجاوز بر ۵۰۰ بیت است ولی ممکن است که اصل کاغذ باین مفصلی نبوده و «ابن المقفع خیلی چیزهای تازه بر آن افزوده باشد و معلوم میشود برای اینکه این نوشته مجوسی را برای قارئین مسلمان خود قابل پذیرش نماید بعضی آیات قرآن و انجیل شاهد آورده است که رایحه آنکه در متن اصلی نبوده بخوبی از آنها استنباط میشود... علاوه بر اینها ابن المقفع که کلیله و دمنه را هم از پهلوی عبری ترجمه نموده یک حکایت مفصلی از آن کتاب را هم (۳) در نامه تَنَسَّر بمناسبتی داخل نموده است و همچنین بعضی تفصیلات و مطالب دیگری که آشکار است که در متن پهلوی نبوده است» (۴).

مقصود عمده و اصلی تَنَسَّر در این نامه این بوده که ایرادهائی را که جَنَشَاف (گشَنَسَپ شاه) باردشیر گرفته رد نموده و ثابت نماید که اردشیر در تمام اقدامات خود ذی‌حق بوده و راجع بکلیف و صلاح جَنَشَاف هم خطاب با او مینویسد:

« که رأی من باعانت خلائق جز بر مکرمت نیست و خاص برای تو آنست بر اسی نشینی و تاج و سر بر گرفته بدرگاه شهنتاه آن و تاج آن دانی که او بر سر تو نهد و ملک آن دانی که او بتو سیارد..... باید که تو عزم را بر رأی معجل داری و بزودی بخدمت رسی تا بدانجا نرسد که ترا طلب دارند و ذمیم باشد و بغضب شاه مبتلا کردی و از مقام طوع بمنزل کَره رسی.»

(۱) اصل این کلمه «جَنَشَاف» که مسعودی «ما حُشِنَس» مینویسد «گشَنَسَپ» بوده که اسم علم است و در زمان ساسانیان متداول بوده است.

(۲) فرّشادکَر تحریفی است از فدشوارکَر که اصلاً در پهلوی پَشَخوارکَر بوده. نکارنده این سطور در خصوص این کلمه در مقاله خود در خصوص نزدک در شماره‌های ۳ و ۴-۵ از دوره جدید کوه شرح مفصلی نوشته بدانجا رجوع شود (کوه، شماره ۴-۵، صفحه ۱۲، ستون چپ، حاشیه ۲). در اینجا هم بقدر باید دانست که پَشَخوارکَر اسم سلسله جبال واقع در جنوب طبرستان (مازندران) بوده است.

(۳) مقصود حکایت پادشاه بوزینکان است که در ترجمه عربی کلیله و دمنه که دوسامی (de Sacy) بطبع رسانده است دیده نمیشود ولی در کتاب «پنجانترا» (Pančātānta) که اسم اصلی کتاب کلیله و دمنه بزبان سانسکریت است ضبط است و از اینرو معلوم میشود که در ترجمه پهلوی هم که معروف است در زمان نوشیروان شده موجود بوده است.

(۴) دارمستیر، صفحه ۳ از قسمت اول مقاله.

منشاء قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه

- ۲ -

در شماره گذشته دنباله سخن در خصوص شاهنامه بدانجا رسید که فهرست مختصری از کتب ایرانی قدیم که در قرون اولی اسلام در دست بوده و ترجمه عربی آنها معروف بود درج کردیم که بطور غیر مستقیم تعلقی بااساس داستان ملی داشته و یا اصلاً راجع بوجود کتب پهلوی بود. اینک داخل شرح آن کتبی می‌شویم که مستقیماً راجع بداستان ملی بوده‌اند:

شاهنامه‌های پهلوی و عربی و فارسی

خدای نامه - سیرملوک الفرس - شاهنامه

خدای نامه

غیر از کتبی که ذکرش گذشت یک کتاب مهم دیگری هم در اواخر دوره ساسانیان تألیف شده که هم توان گفت مهمترین کتب باقیه از آن دوره بوده و هم برای موضوع ما مناسب مستقیم دارد و آن کتاب تاریخ پادشاهان ایران است که بدلائل زیادی (۱) وجود آن برای ما ثابت شده و اسمش نیز بدست آمده. مقصود کتاب «خدای نامه» پهلوی است (خدای نامه) که بهمان معنی شاهنامه بوده (۲) و ما از مقدمه باستان‌شناسی (۳)

(۱) اولاً آنکه تقریباً آنچه از تاریخ ایران از مأخذ بومی (در زبان عربی و فارسی) در دست مانده در همه مأخذ مستقله قدیمه که نقل از همدیگر نکرده‌اند متشابه و نظیر قوی متحد المنشاء هستند ولایه از یک مأخذ مشترک کتبی قدیمی برداشته‌اند ثانیاً اسمی که از خداینامه و ترجمه آن در کتب عربی مانند الفهرست و کتاب حمره بن الحسن اصفهانی (موسوم بتاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء که در سنه ۳۵۹ تألیف شده) و کتب مسعودی مانده و از ترجمه‌های متعدد آن سخن رفته و ثالثاً ذکر آن که از کتاب شاهنامه قدیم عهد ساسانیان در مقدمه شاهنامه فردوسی آمده دلایل وجود این کتاب بزرگ است که اساسی مشترک شاهنامه و سیر الملوک‌های عربی بوده. فردوسی نیز در شاهنامه گوید: یکی نامه بد از گوی باستان فراوان بد و اندرون داستان

پراکنده در دست هر موبدی از و بهره برده هر بخردی. (۲) خدای نامه ظاهراً یعنی نامه خداوندان یعنی پادشاهان بوده که ترجمه عربی آن تاریخ ملوک الفرس یا سیر ملوک الفرس شد و بعدها باغلب تألیفات که از روی آن کتاب یا ترجمه عربی آن در عربی بعمل آمد سیر الملوک اسم داده شد و ظاهراً از قرن سوم هجری بااینطرف بتألیفات که در فارسی عهد اسلامی در آن زمینه شد شاهنامه اسم دادند. یک احتمال دیگری هم در مسئله هست و آن این است که شاید خدای نامه اصلاً عنوان قسمت اول کتاب یعنی تاریخ پیشدادیان بوده و بعدها بمساجه بطور عام استعمال شده چه مسعودی در مروج الذهب دو بار ذکر کرده که طیفه اول ملوک ایران را خداهان مینامیدند. نمایی نیز در کتاب غرر ملوک الفرس (صفحه ۲۳۹) بیکسرو نسبت میدهد که گفت که عادت در قدیم بر آن جاری شده بود که پادشاهان پیشینیان ما را خدایان (ارباب) بنامند. ولی اینکه حمره اصفهانی گوید که اولاد ماهویه قاتل یزدگرد آخری را در مرو هنوز خداه گشتان مینامند دلیل بر آنست که این استعمال تا آخر ساسانیان باقی بود.

(۳) امیرزاده باستان که در سنه ۸۳۸ وفات کرد نواده امیر تیمور لنگ معروف بگورکان است. مشار الیه تصحیح شاهنامه همت گاشته و مقدمه متداولی که در دیباچه اغلب شاهنامه‌ها درج است بحکم او نوشته شده.

نه صفت و حمرت زاید، مویهای محاسن و سر ما نه جمد بافراط زنگیانه و نه فرخال ترکانه. اما کوهان آنست که زمین ما با دیگر زمینها منافع و حسب [میشست] بیشتر دارد. اما شکم برای آن است که هر چه درین سه زمین باشد بزمین ما آورند و تنم ما را باشد از اطمه و ادویه و اشربه و اغذیه و عطرما همچنانکه طعام و شراب بشکم شود و علمهای جله روی زمین بما روزی گردانید.»

چنانکه سابق مذکور گردید مسعودی در «کتاب التنبیه و الاشراف»، یک فقره از کاغذ تنسرا بمجنفشاه (گششپ شاه) که وی ماجشش (ماه گششپ) مینویسد نقل نموده و برای تسهیل مقایسه در ذیل دو فقره مذکور را برمی چنانکه در کتاب مذکور است و بفارسی چنانکه ابن اسفندیار آنرا ترجمه نموده بنظر خوانندگان میرسانیم:

... و ذکر ذلک ایضا تنسر (تنسر) موبد اردشیر الداهمی الیه و البشیر بظهوره فی آخر رسالته الی ماجشش صاحب جبال دباوند والزی و طبرستان والذلم و جیلان فقال: «و لولا انا قد علمنا ان بلیة نازلة علی رأس الالف سنة لقلنا ان ملک الملوک قد احکم الامر لالبد ولکننا قد علمنا ان الالباب علی رأس الالف سنة و ان سبب ذلک ترک امر الملوک و اغلاق ما اطلق و اطلاق ما اغلق و ذلک للفناء الذی لالبد منه و لکننا و ان کتا اهل فناء فان علمنا ان نسل للقاء و نختال له الی امد الفناء فکن من اهل ذلک ولائمن الفناء علی تنبیک و قومیک فان الفناء مکف بقوته عن ان یان وانت محتاج الی ان تنین نفسک بما یزینک فی دار الفناء و یضعک فی دار البقاء و نسال الله ان یجعلک من ذلک بارفع منزلة و اعلى درجه (۱)»

مترجم فارسی نامه تنسر یعنی ابن اسفندیار در بیان نامه مذکور چنین مینویسد: «ترجمه سخن این المنفق تا اینجاست و السلام. اما در کتاب چنین خوانند که چون جنفشاه طبرستان نامه تنسر بخواند بمحمدت اردشیر بن بابک شد و تحت و تاج تسلیم کرد. اردشیر در تقرب و تحیب او مبالغه فرمود و جد مدق که عزیمت روم مصمم کرد او را باز گردانیده طبرستان و سایر بلاد فرشادگر بدو ارزانی داشت و ملوک طبرستان تا عهد کسری فیروز در خاندان او بماند.»

این بود شمه مختصری در باب «نامه تنسر» و مقصود نگارنده این سطور در اینجا فقط معرفی و عرضه داشتن این سند تاریخی بسیار سودمند بود بیدگاهه ارباب معرفت نه تحقیق و تدقیق در باب آن و کسانی که طالب معلومات بیشتر و مفصل تر و عمیق در آن خصوص باشند باید رجوع نمایند بمقاله عالمانه‌ای که دارنستینر مستشرق مشهور فرانسوی در آن باب باضمام متن فارسی نامه مذکور در مجله فرانسوی موسوم به «روزنامه آسیایی» (۴) نوشته و همچنین بفصلی که استاد کریستین دانمارکی که معروف خوانندگان «کاوه» هستند در آخر کتاب عالی خود موسوم به «سلطنت ساسانیان» (۵) نوشته‌اند.

سید محمد علی جمال زاده.

(۱) کتاب التنبیه و الاشراف، صفحه ۹۹.

(۲) مجله «روزنامه آسیایی»، سلسله ۹، جلد ۳، صفحه ۲۴۶-۲۴۷.

(۳) Darmsteter: Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan (Journal) Asiatique Série 9, Tom 3, p. 185-250, 502-555.

(۴) Arthur Christeusen: L'Empire des Sassanides, p. 111-112. (۵)